



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه‌ی نودم؛ شنبه ۱۳۹۵/۳/۱

مناقشه‌ی محقق نائینی در جواب دوم مرحوم شیخ رحمته

جواب دوم مرحوم شیخ رحمته این بود که فرمودند فرضاً بپذیریم نبوی مستفیض و امثال آن، دالّ بر عدم جواز بیع فضولی از جانب مالک است، اما چون دلالت این روایات به عموم است، لذا مانعی ندارد این عموم را به روایات مجوزه که أخص از آن است تخصیص بزیم. مرحوم نائینی رحمته در این جواب شیخ مناقشه کرده و می‌فرماید: در صورتی می‌توان ملتزم به تخصیص شد که نسبت بین این دو دسته روایات، عموم و خصوص مطلق باشد، در حالی که نسبت بین این روایات تباین است نه عموم و خصوص مطلق، لذا روایات مجوزه نمی‌تواند مخصص عموم روایات مانعه باشد.

توضیح مطلب این‌که: روایات مانعه مانند «لا یجوز بیع ما لیس یملک» و «لا بیع إلا فی ما یملک» اصلاً شامل بیع عاقد لنفسه و بیع للمالک بدون اجازه‌ی مالک نمی‌شود، بلکه فقط شامل بیع از قبل مالک با

۱. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۱، ص ۲۲۱:

ثم لا یخفی أنّه لو سلم دلالتها فلا یمکن تخصیصها بالأدلة الدالّة علی صحّة الفضولی لأنّ تعارضهما لیس بالعموم والخصوص المطلق بتقریب أن مفاد الأدلة المانعة هو أن بیع مال الغیر لا یجوز سواء قصد لنفسه أم للمالک و سواء أجاز أم لم یجز و مفاد الأدلة المجوزة صحّة البيع للمالک إذا أجاز لأنه لم یکن البيع لنفسه أو للمالک بلا إجازته محلاً لتوهم الصحّة حتّى یرد المنع بنحو العموم بل التعارض بینهما بالتباین فإنّه لو سلم إطلاق هذه الروایات و شمولها لما إذا قصد الفضولی البيع للمالک أو لنفسه مع المنع و عدمه فلا إشکال فی شمول الروایات الدالّة علی الصحّة لجميع الأقسام.

و بتقریب آخر لو سلم دلالة أدلة المانعین فتسليمها عبارة عن الاعتراف باعتبار الرضا فی ناحية الأسباب لأنه لا معنى لأن یرد هذه الأدلة فی مقام بیان اعتبار الرضا فی المسببات فإنّ اعتبره فیها لم یکن مورداً لتوهم فإذا دلّت أدلة المجوزین علی عدم اعتبار الرضا إلّا فی ناحية المسببات فبالالتزام تدلّ علی عدم اعتبره فی ناحية الأسباب فیتعارضان علی نحو التباین.

اجازه‌ی لاحق‌ه می‌شود. و در حقیقت روایات مانعه بیان می‌کند کسی که می‌خواهد عقدی را إنشاء کند، حق ندارد ملک دیگری را بفروشد حتی با اجازه‌ی لاحق مالک، و اصلاً نظر ندارد به این که کسی ملک دیگری را از قبل خودش یا از قبل مالک بدون اجازه بفروشد. اما روایت شامل این دو صورت نمی‌شود؛ زیرا اصلاً کسی توهم صحت چنین معامله‌ای را نمی‌کند و بطلان چنین معامله‌ای امری بدیهی و واضح است و معلوم است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امام عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌خواستند بطلان یک امر واضح البطلان را بیان کنند.

از طرف دیگر روایاتی که بیان می‌کند بیع فضولی صحیح است، همین صورت را بیان می‌کند؛ یعنی دال بر جواز بیع از قبل مالک به شرط لحوق اجازه است. بنابراین دقیقاً این دو دسته روایات مقابل هم هستند؛ یک دسته می‌گوید بیع از قبل مالک با اجازه‌ی لاحق صحیح نیست و دسته‌ی دیگر می‌گوید صحیح است، لذا نسبت بین این روایات تباین است و نمی‌توان قائل به تخصیص روایات مانعه با روایات مجوزه شد.

نقد و بررسی اشکال محقق نائینی رَحِمَهُ اللهُ

عرض می‌کنیم این کلام محقق نائینی رَحِمَهُ اللهُ بی‌لطفی است و شمول روایات مانعه نسبت به بیع ملک غیر لنفسه یا للمالک بدون اجازه‌ی مالک، امر لغوی نیست، و چنین بیعی رایج در بین دزدها، خائنین در امانت و امثال آن‌ها می‌باشد؛ زیرا یکی از [عمده] طرق استفاده از متاع دزدی یا امانت، فروش آن است؛ حال چه لنفسه و چه للمالک. و مال خری و مال فروشی، یک امر رایج و اصطلاح رایجی است و در روایات هم متعدد داریم که مثلاً می‌فرماید: «لَا يَصْلُحُ شِرَاءُ السَّرِقَةِ وَالْخِيَانَةِ إِذَا عُرِفَتْ؛ خَرِيدَ سَرِقَتٍ وَخِيَانَتِ هِرْغَاهِ شَنَاخَتِهِ شُودَ جَائِزٌ نَيْسَتْ»^۱ وقتی حضرت می‌فرماید «شراء» جایز نیست، یعنی بایعی و بیعی وجود دارد. پس این کلام واضح البطلان است.

بنابراین این که محقق نائینی فرمودند «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ» و نظائر آن اختصاص دارد به بیع مالک همراه با اجازه، عرض می‌کنیم چنین نیست بلکه این، فرد خفی روایت است و فرد جلی آن این است که عاقد بیع را انجام دهد لنفسه یا للمالک هر دو بدون اجازه‌ی مالک؛ یعنی روایات مانعه چهار صورت را شامل می‌شود؛ بیع عاقد لنفسه او للمالک، مع اجازه‌ی المالک او عدمه. در نتیجه روایات مانعه اعم شده و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۹۲.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَادَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ جَرَّاحٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: لَا يَصْلُحُ شِرَاءُ السَّرِقَةِ وَالْخِيَانَةِ إِذَا عُرِفَتْ.

این روایت و امثال آن بیان می‌کند کسی مال دزدی، وقف، امانت و ... را نخرد به این بهانه که من پولش را داده‌ام و بایع مسؤول است و برود ثمن را به معصوب^۱ منه تحویل دهد، بلکه شراء این اموال باطل می‌باشد.

می‌توان با روایات مجوزه حداقل یک فرد را تخصیصاً خارج کرد و آن جایی است که عاقد بیع را للمالک با لحوق اجازه‌ی او انجام دهد، اما حکم صورتی که لنفسه با لحوق اجازه‌ی مالک انجام می‌دهد، إن شاء الله در مسأله‌ی ثالثه خواهد آمد.

علاوه آن‌که فرضاً بپذیریم روایات مانعه شامل صورت عدم اجازه‌ی مالک نشود، اما حداقل این است که شامل صورت بیع عاقد لنفسه با اجازه‌ی مالک و نیز بیع عاقد للمالک با اجازه‌ی مالک می‌شود، و طبق تقریر محقق نائینی روایات مجوزه یک صورت را خارج می‌کند و آن صورتی است که عاقد باع للمالک مع لحوق اجازه‌ی مالک، بنابراین باز هم روایات مانعه عام است و روایات مجوزه أخص از آن است و می‌توان ملتزم به تخصیص شد. تخصیص اکثر هم لازم نمی‌آید؛ زیرا بیع از قبل نفس فراوان اتفاق می‌افتد، لذا مانعی از التزام به تخصیص «لا تبع ما لیس عندک» و امثال آن با روایات مجوز نیست.

محقق ایروانی^۱ هم در این جا مطلبی را علی‌الغرض فرموده‌اند که دیگر نیاز به مطرح کردن نیست.

تذکر سید خوئی^۲ در استدلال به روایات مانعه

همان‌طور که عرض کردیم در ما نحن فیه دو دسته روایت مانعه وجود دارد، یک دسته که می‌فرماید «لا تبع ما لیس عندک» و دسته‌ی دیگر روایاتی است که می‌فرماید: «لا بیع الا فی ما یملک»، «لا طلاق إلا فی ما یملک»، «لا یجوز بیع ما لیس یملک». سید خوئی^۲ علی‌حسب ما فی بعض تقریراته می‌فرماید: استدلال

۱. حاشیة المكاسب (للایروانی)، ج ۱، ص ۱۲۱:

قوله قدس سره فیجب تخصیصه بما تقدم

یعنی آن‌که هذه تدل علی البطلان أجاز المالك أو لم یجز و تلك تدل علی الصحّة إذا أجاز فیخصّ هذه بتلك و یردّه أن المنفیّ فی هذه الأخبار لو كان هو البیع لنفسه كانت هذه الأخبار أخصّ من هذه الجهة و إن كانت أعمّ من حیث إجازة المالك فتكون النسبة عموماً من وجه و تقدیم تلك علی هذه لیس أولى من العکس بتقدیم هذه و الحكم ببطلان البیع لنفسه و إن أجاز المالك كما قالوه فی بیع الغاصب اللهم إلا أن یمنع اختصاص هذه الأخبار بالبیع لنفسه بل هی أعمّ و الّذی تقدم هو كون المنفیّ فی الأخبار وقوعه لنفسه و ذلك غیر کون موردها هو البیع لنفسه و بقصد نفسه أو یقال إن نتیجة التعارض بین الطائفتین بالعموم من وجه هو التساقط و الرجوع إلى العمومات و مقتضى العمومات كما تقدم هو الصحّة.

۲. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۴، ص ۸۷:

و اما بناء علی قرائنه بصیغة المفعول - كما توهم - فالرواية خارجة عن المقام بل هی ناظرة إلى المنع عن بیع ما لیس یملک کبیع السمک فی الماء و الطیر فی الهواء و کبیع الخمر و الخنزیر و کلب الهراش و طلاق الأجنبية و عتاق الحر.

✓ منیة الطالب فی حاشیة المكاسب، ج ۱، ص ۲۲۱:

و أمّا بناء علی أن یتكون یملک مبنیاً للمفعول فلا ربط له بما نحن فیه و هكذا التّوقیع المبارک لا یجوز بیع ما لیس یملک و لكن جمیع ما ورد بهذا المضمون ظاهر فی التّهی عن بیع العین الشّخصیة الّتی للغیر من المشتري ثم مضی البائع لأن یشتری من صاحبها و یسلّمها إلى المشتري لأنّ بیع الكلّی سلفاً أو حالاً جائز باتّفاق الفریقین مع أن المبیع لیس عنده فهذا التّهی یدلّ علی اعتبار المالیة فی ناحية المسبّب و أن المشتري لا یملک ما

به این روایات برای بطلان بیع فضولی مبتنی بر این است که این افعال به صیغه معلوم خوانده شود یعنی «لا بیع الا فی ما یملک»، «لا طلاق إلا فی ما یملک» و الی آخر، در حالی که احتمال دارد این افعال به صیغه مجهول خوانده شوند یعنی «لا بیع الا فی ما یملک»، «لا یجوز بیع ما لیس یملک» و ..

اگر این افعال به صیغه مجهول خوانده شود، اصلاً توهم استدلال به این روایات بر عدم صحت بیع فضولی نمی‌شود؛ زیرا در این صورت معنای «لا بیع الا فی ما یملک» و «لا یجوز بیع ما لیس یملک» چنین است که چیزی که غیر مملوک است مانند سمک فی الماء و طیر فی الهواء که ملک هیچ کسی نیست، قابلیت بیع را ندارد. هم‌چنین «لا عتق الا فی ما یملک» بیان می‌کند تا عبدی حاصل نشده، نمی‌توان آن را آزاد کرد، ولو کافر حربی باشد که در بیان راه می‌رود. بنابراین اگر این افعال به صیغه‌ی مجهول خوانده شود، اصلاً ربطی به قضیه بیع فضولی ندارد بلکه بیان می‌کند چیزی را که اصلاً ملک نیست نمی‌توان فروخت، نه این‌که بیان کند ملک دیگری را نمی‌توان فروخت.

نقد و بررسی کلام سید خویی رحمته‌الله

عرض می‌کنیم اولاً: تذکر سید خویی رحمته‌الله در یک مورد اصلاً بی‌جاست و احتمال این‌که به صیغه‌ی مجهول خوانده شود مرجوح است و آن در مورد مکاتبه‌ی صفار است که خدمت امام عسکری علیه‌السلام نامه نوشت و از حضرت در مورد مردی سؤال کرد که قریه‌ای را فروخته، در حالی که چند قطعه زمین بیشتر در آن قریه ندارد، حضرت در جواب مرقوم فرمودند: «لا یجوز بیع ما لیس یملک». اگر فقط این عبارت بود، ممکن بود کسی بگوید فعل مجهول است هرچند خلاف ظاهر است، اما با توجه به عبارت بعدی که حضرت می‌فرمایند «وَقَدْ وَجِبَ الشَّرَاءُ مِنَ الْبَائِعِ عَلَى مَا يَمْلِكُ» یعنی شراء واجب است بر بائع در آنچه که مالک است، معلوم می‌شود که «لیس یملک» هم به صیغه معلوم است؛ زیرا حضرت در روایت این دو عبارت را در مقابل هم قرار دادند، و از قرینه مقابله استفاده می‌شود که فعل در هر دو جا معلوم است. و احتمال این‌که در یک جا مجهول باشد و در یک جا معلوم، احتمال مرجوحی است.

ثانیاً: حتی اگر فعل به صیغه مجهول خوانده شود، مانعی ندارد که به این روایات در بحث فضولی تمسک کرد؛ زیرا ظاهر این روایات این است که چیزی که مملوک متصدی معامله نیست، قابلیت فروش را

باعه الدال من مال غیره و غیر ناظر إلى النهی عن إجراء العقد فلا دلالة فيه على أن الملكية لا تحصل للمشتري بإجازة مالكة بعد إنشاء البيع من حکیم بن حزام و غیره.

ندارد، حال چه غیر مملوک بودن آن به این خاطر باشد که اصلاً ملک هیچ کس نیست مانند سمک فی الماء و الطیر فی الهواء، یا به خاطر این که مملوک متصدی معامله نیست بلکه مملوک شخص دیگر است. بنابراین روایت هر دو را شامل می‌شود و مانعی از تمسک مخالفین صحت بیع فضولی به این روایت نیست، الا این که جواب این استدلال از راه تخصیص راحت‌تر است؛ زیرا در این صورت عمومیت اخبار مانع بیشتر می‌شود و به سبب روایات مجوزه که اخص است، روایات مانع را تخصیص می‌زنیم.

۲. توقیع حمیری:

روایت دیگری که مرحوم شیخ رحمته الله از قبل قائلین به عدم صحت بیع فضولی اقامه می‌کند، توقیع منقول از جناب حمیری از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. متن روایت چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبِ الطَّبْرَسِيِّ فِي كِتَابِ الْإِحْتِجَاجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا لَهُ ضَيْعَةٌ جَدِيدَةٌ بِجَنْبِ ضَيْعَةِ خَرَابٍ لِلسُّلْطَانِ فِيهَا حِصَّةٌ وَ أَكْرَتْهُ رَبَّمَا زَرَعُوا وَ تَنَازَعُوا فِي حُدُودِهَا وَ تُؤْذِيهِمْ عُمَّالُ السُّلْطَانِ وَ تَتَعَرَّضُ فِي الْكُلِّ مِنْ غَلَّتِ ضَيْعَتِهِ وَ لَيْسَ لَهَا قِيمَةٌ لِخَرَابِهَا وَ إِنَّمَا هِيَ بَائِرَةٌ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً وَ هُوَ يَتَحَرَّجُ مِنْ شِرَائِهَا لِأَنَّهُ يُقَالُ إِنَّ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنْ هَذِهِ الضَّيْعَةِ كَانَتْ قُبِضَتْ مِنَ الْوَقْفِ قَدِيمًا لِلسُّلْطَانِ فَإِنْ جَازَ شِرَاؤُهَا مِنَ السُّلْطَانِ كَانَ ذَلِكَ صَوْنًا وَ صَلَاحًا لَهُ وَ عِمَارَةً لِضَيْعَتِهِ وَ أَنَّهُ يَزْرَعُ هَذِهِ الْحِصَّةَ مِنَ الْقَرْيَةِ الْبَائِرَةِ بِفَضْلِ مَاءِ ضَيْعَتِهِ الْعَامِرَةِ وَ يَنْحَسِمُ عَنْ طَمَعِ أَوْلِيَاءِ السُّلْطَانِ وَ إِنْ لَمْ يَجْزُ ذَلِكَ عَمِلَ بِمَا تَأْمَرُهُ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَجَابَهُ عليه السلام: الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِيَاعُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضَى مِنْهُ.^۲

این مکاتبه از لحاظ سند ناتمام است؛ زیرا مرحوم طبرسی سندی به جناب حمیری ارائه نمی‌دهند.

طبرسی در کتاب احتجاج از محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری نقل می‌کند که ایشان نامه‌ای خدمت حضرت صاحب الزمان عليه السلام نوشتند که همانا بعضی از اصحاب ما، زمین کشاورزی در نزدیک زمین خرابی دارد که حصه‌ای از آن زمین برای سلطان است، و کشاورزان سلطان چه بسا در آن زراعت می‌کنند و در حدود این ضیعه با هم تنازع می‌کنند و عمال سلطان آن‌ها را اذیت می‌کنند و متعرض کل غلات ضیعه می‌شوند، و این ضیعه خراب قیمت چندانی ندارد و این ضیعه تقریباً بیست سال است که بایر می‌باشد، و

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۶۶.

و ما عن الحمیری أن مولانا عجل الله فرجه كتب في جواب بعض مسائله: «أن الضيعة لا يجوز ابتياعها إلا عن مالِكها أو بأمره أو رضاً منه».

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، أبواب عقد البيع و شروطه، باب ۱، ح ۸، ص ۳۳۷ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸.

این بعض اصحاب ما سختش است که این ضیعه را بخرد؛ زیرا می گوید این حصه از این ضیعه را سلطان قبلاً از وقف غصب کرده بود، اگر جایز باشد شراء آن ضیعه از سلطان، این موجب صیانت و صلاح برای آن شیعه و آبادانی ضیعه اش است و این که این حصه از قریه ی بایر را با مازاد آبی که از زمین عامر خود دارد، می تواند کشاورزی کند از طمع عمال سلطان هم خلاص شود، و اگر شراء آن زمین جایز نباشد، به آن چه که شما امر کنید عمل می کند إن شاء الله. حضرت در جواب مرقوم فرمودند: جایز نیست خرید آن ضیعه مگر از مالکش یا با امر او و یا با رضایت او.

شاهد استدلال به این روایت، عبارت ذیل آن یعنی «الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِيَاعُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِ أَوْ رِضَى مِنْهُ» است. حضرت جواز بیع ضیعه را حصر کردند به این که یا باید از مالکش بخرد، یا به امر او و یا به رضایت او، و چون بیع فضولی به [امر یا] رضایت مالک نیست، پس باطل می باشد.

مناقشه ی شیخ رحمته الله در استدلال به روایت حمیری

مرحوم شیخ^۱ در پاسخ به این استدلال می فرماید: آنچه از روایت استفاده می شود آن است که اگر بیع کلاً بدون رضایت مالک باشد باطل است، اما اگر مالک بعد از عقد راضی شد و اجازه کرد، دیگر روایت دال بر بطلان بیع نیست؛ زیرا روایت نفرموده که رضایت مالک باید مقارن باشد بلکه رضایت مالک - اعم از مقارن و لاحق - را شرط دانسته است، لذا اگر اجازه ی مالک ملحق به بیع فضولی شود، هم بیع از مالک صادق است و هم رضایت مالک.

الا این که سید خوبی^۲ رحمته الله در این جا توضیحی دارند و می فرمایند: «اجازه» در روایت، تطبیق نمی شود مگر

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۶۹:

و أمّا الحصر فی صحیحة ابن مسلم و التوقيع، فإنما هو فی مقابلة عدم رضا أهل الأرض و الضیعة رأساً، علی ما یقتضیه السؤال فیهما. و توضیحه: أن النهی فی مثل المقام و إن كان یقتضی الفساد، إلا أنه بمعنی عدم ترتب الأثر المقصود من المعاملة علیه. و من المعلوم: أن عقد الفضولی لا یترتب علیه بنفسه الملك المقصود منه؛ و لذا یطلق علیه الباطل فی عباراتهم کثیراً، و لذا عدّ فی الشرائع و القواعد من شروط المتعاقدين أعمی شروط الصحّة - کون العاقد مالکاً أو قائماً مقامه، و إن أبيت إلا عن ظهور الروایتین فی لغویة عقد الفضولی رأساً، و جب تخصیصهما بما تقدّم من أدلّة الصحّة.

۲. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۴، ص ۹۵:

و منها روایة الاحتجاج فإنه قد ذکر فیها الضیعة لا یجوز ابتياعها الا من مالکها أو بأمره أو رضی منه فإنها تدل بمفهوم الحصر علی بطلان البیع الفضولی لأنه لم یصدر من المالك و لا بأمره و لا برضاء منه. و فیهِ أولاً: ان الروایة ضعيفة السند من جهة الإرسال.

و ثانياً: انه یحتمل أن یراد من عدم الجواز عدم النفوذ كما فهمه الأصحاب فیمن باع ما یملك و ما لا یملك صفقة واحدة حیث بنوا علی النفوذ فی الأول و توقفه علی اجازة المالك فی الثانی و لا ریب ان إطلاق الجواز و عدمه علی النفوذ و عدمه شائع بین الفقهاء رضوان الله علیهم، و من ذلك قولهم إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز أو نافذ و اذن، فالروایة تدل علی عدم استناد البیع الی العاقد غیر المالك و عدم نفوذه منه و هذا لا ینافی

بر رضایت لاحقہ؛ زیرا حضرت کہ فرمودند بیع یا باید از مالک باشد یا به امر مالک یا به رضای مالک، مراد از «رَضَى مِنْهُ» رضایت سابق نیست؛ [چراکہ رضایت سابق داخل در صورت امر مالک است. ہم چنین مراد رضایت مقارن نیست؛ زیرا قبلاً بیان کردیم رضایت مقارن شرط صحت بیع نیست،] پس لامحاله مراد رضایت لاحقہ است. بنابراین نہ تنها این روایت دلالت بر بطلان عقد فضولی ندارد، بلکه دلیل بر صحت بیع فضولی بعد از الحاق اجازہی مالک است.

اما این فرمایش سید خویی رحمۃ اللہ علیہ تمام نیست؛ زیرا روایت بیان می کند یا باید از خود مالک خرید، یا «بِأَمْرِهِ» یعنی از وکیل مالک خرید و یا اگر وکیل نیست، مالک اعلام رضایت کرده باشد بدون این کہ امر به آن کرده باشد؛ یعنی مالک مثلاً گفته باشد اگر کسی از قبل من فروخت، من راضی هستم و این غیر از امر است. و واقعاً بیش از این مطلب از روایت استفادہ نمی شود.

جواب درست ہمانی است کہ بیان شد کہ از این روایت، خصوص رضای مقارن استفادہ نمی شود بلکه رضایت، اعم از رضایت مقارن و متأخر است. بلہ، مادامی کہ رضایت حاصل نشدہ، نقل و انتقال محقق نمی شود، اما بعد از این کہ رضایت حاصل شدہ، عقد صحیح بودہ و نقل و انتقال محقق می شود. مضافاً بہ این کہ بیان کردیم سند روایت ناتمام است.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

استنادہ الی المالك بالإجازة اللاحقة بل قد عرفت أنفا ان البيع والشراء لا يطلقان على الإنشاء الساذج و عليه فالمراد من قوله لَا يَجُوزُ ابْتِئَاعُهَا إلخ هو النهى عن ابتياع مال الغير حقيقة لا مجرد اجراء العقد عليه لفظا، فلا دلالة فيها على فساد بيع الفضولى من أصله بل ربما يقال:

بدلالتها على صحته، و ذلك لان الإمام عليه السلام قد تفصل بان ابتياع الأرض لا يصح الا بمباشرة المالك أو بوكالة منه أو برضائه به على سبيل مانعة الخلو و من المعلوم ان المراد من الرضاء ليس هو الرضاء السابق على العقد لكفاية قوله لَا يَجُوزُ ابْتِئَاعُهَا و بأمر منه فى ذلك، و لا ان المراد منه هو الرضاء المقارن لعدم اعتباره فى صحة البيع و قد عرفته فيما سبق، فيكون المراد منه الرضاء المتأخر، و ان أبيت عن ظهور الرواية فى ذلك فلا أقل من الاحتمال فتكون الرواية - مجملة.

و كيف كان فلا ظهور لها فى فساد بيع الفضولى.